

عوامل سقوط سلسله‌ی ساسانی در جنگ با اعراب (قسمت اول)

احمد حامی

از مهندس احمد حامی به تازگی کتابی چاپ شده که عنوانش: «بیغ مهر» است ما بی آن که فرصت کرده باشیم سایر قسمت‌های کتاب را ببینیم در این جا قسمتی از آن را که مربوط به اشتباهات مورخان در مورد جنگ با اعراب و علل شکست ایرانیان می‌باشد به نظر خوانندگان می‌رسانیم.^(۱)

در باره‌ی فرو ریختن شاهنشاهی ساسانیان زیاد نوشته شده است. بررسی مرا هم بخوانید، باشد که آن را بپذیرید و با من هم دل و دیگر از فتح ایران به دست اعراب سخن نگویند.

بر افتادن شاهنشاهی ساسانی و نابود شدن جامعه‌ی طبقاتی آن زمان، به شکست نظامی ایرانیان بود و نه پیروزی عربان، بلکه نتیجه‌ی انقلاب مردم ستم کشیده زیر دست به ویژه بندگان و روستاییان به رهبری پیروان مانی و مزدک بود، به دشمنی زیر دستان ستمگر، به ویژه دهگانان (دهقان - مالک ده - زمین دار - فتودال) و موبدان که، در آخرهای دوران ساسانیان حکومت را در دست داشتند، که همانند آن خیلی آرام‌تر،

در انقلاب بزرگ فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ و پس از سیزده سده، در انقلاب اکتبر روسیه روی داد.

ستمگری زبر دستان خود سر، به زبردستان بی پناه، در جامعه‌ی طبقاتی دوران ساسانیان واکنشی در پی داشت، که اثرش تا امروز به جا مانده است. این واکنش بزرگ پیدایش مانی و مزدک بود.

در بهار سال ۲۱۶ میلادی، از پدری همدانی به نام پاتک و مادری به نام مریم که از شاهزادگان اشکانی بود، در کشور بابل کودکی چشم به جهان گشود که او را مانی نامیدند، او پیغمبری بزرگ شد.

پس از کشته شدن مانی به شاگردانش به چهار سوی جهان متمدن آن روز رفتند و دین مانی را که بر پایه‌های برابری همه مردم با همدیگر و ارزش فردی استوار بود و از لذت‌گیری و تجمل‌جلوگیری می‌کرد، در میان مردم به ویژه روشنفکران گسترش دادند. کمی بیش از دو سده پس از کشته شدن مانی، در زمان پادشاهی قباد ساسانی، مزدک پسر بامدادان از مردم نسا یا استخر به ستیز با جامعه طبقاتی زمان خود برخاست.

زبردستان زورمند به ویژه دهگانان، گذشته از ستمگری بی مرز و پایان به زبردستان به ویژه به بندک‌ها و روستاییان، یک زن از طبقه خود می‌گرفتند (شاهان زن و هر چند زن که می‌خواستند و می‌توانستند از دختران روستایی و رنجبر می‌گرفتند (چاکر زن). از این رو برای زیر دستان و روستاییان به اندازه نیاز زن نمی‌ماند و جوانان روستایی و بندک در محرومیت جنسی به سر می‌بردند. برای آسایش مردم و از میان برداشتن این دشواری‌ها و پایان دادن به نابرابری‌ها و ستمگری‌ها، مزدک به پا خاست و گفت:

چون اختلاف آدمیان بر سر خواسته و زن است، پس باید همه‌ی مردم یکسان از خواسته و زن بهره‌مند شوند (همان جور که از آب بهره‌مند می‌شوند).

دشمنان مزدک برای نابود کردن او گفتند که: مزدک می‌خواهد خواسته و زن را میان مردم همه‌گانی (اشتراکی) کند. این درست نبود و از آن چه درباره مزدک نوشته‌اند (به جز نوشته دشمنانش) چنین چیزی بر نمی‌آید.

دین مزدک خیلی زود میان همه‌گان و مردم محروم و ستمکش جامعه‌ی طبقاتی زمان ساسانیان گسترش یافت و آنجا که، پیروان مزدک برای حق خود به پا خاستند و آشوبی بزرگ بر پا کردند و زورمندان را به ترس انداختند.

انوشیروان پسر قباد، زیر فشار زورمندان و موبدان، مزدک و مزدکیان را کشت. زورمندان هم او را دادگر نامیدند. پس از «همه‌کشی» مزدک و مزدکیان به فرمان انوشیروان، مردم ستمکش ایران از هر گونه جنبشی در درون ایران ناامید شدند و از آن پس به جنبش‌های بیرون از ایران چشم دوختند و به آنجاها روی آوردند.

می‌گویند: اگر انوشیروان دادگری نمی‌کرد و فرمان همه‌کشی مزدک و پیروانش را نمی‌داد و ستم‌کشان ایران از هر گونه جنبش در درون ایران ناامید نمی‌شدند، به جنبش‌های بیرون ایران نمی‌گرویدند و هرگز شاهنشاهی ساسانیان به آن گونه بر نمی‌افتاد و جامعه‌ی طبقاتی زمان ساسانیان آن جور ریشه کن نمی‌شد و پای عربان بی‌تمدن و پس از آنان، پای ترکان و مغولان و ایران‌گر آدم‌کش به ایران باز نمی‌شد و نه سده، تا به پا خاستن شاه اسماعیل، ایران بی حکومت ملی نمی‌ماند.

پیدایش اسلام در عربستان و نخستین پیشرفت‌های آن، مردم ستم‌کش و ناامید ایران را از نو امیدوار کرد. زیرا اسلام دین یکتا پرستی بود. همه مسلمانان با هم برابر بودند و زبردست و زیردست در میان‌شان نبود. ارزش هر مسلمان به پرهیزگاریش بود «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» ربا خواری در دین اسلام حرام بود، از این رو پول داران وام دهنده نمی‌توانستند از تنگ‌دستان وام‌گیرنده بهره برداری کنند. مسلمان شدن آسان بود و تشریفات نداشت. خمس و زکات از کسی گرفته می‌شد که دارایی داشت.

مردان نمی‌توانستند بیش از چهار زن داشته باشند و دیگر دهقانان نمی‌توانستند به شمار دل خواه خود زن بگیرند و...

پیغمبر اسلام ﷺ خود را همانند دیگران می‌دانست و می‌فرمود، «انا بشر مثکم یوحی الی» خود و یارانش در میان مسلمانان، مانند مسلمانان و با مسلمانان زندگی می‌کردند. دربار و دربان و تجمل و تشریفات نداشت و...

خبر پیشرفت‌های اسلام و رفتار پیغمبر اسلام ﷺ و یارانش جسته گریخته به گوش مردم ستم کش ایران می‌رسید، که آرزوی رسیدن روزی را داشتند که بتوانند از زیر رفتار و ستم زورمندان رهایی یابند.

گذشته از اینها، چون دین اسلام همانندی‌هایی با دین مانی داشت، برای مانوی‌ها دشوار نبود مسلمان شوند و خیلی زود به اسلام روی آوردند.

تکلیف‌های دین مانی دو جور بودند، یکی برای همه گان و دیگری برای برگزیده گان. همه کسان ده تکلیف داشتند: نپرستیدن بت، دروغ نگفتن، بخل نکردن، نکشتن، زنا نکردن، دزدی نکردن، یاد ندادن فریب و بهانه جویی، سحر نکردن، شک نکردن در دین، به جا آوردن کارهای دینی.

همه گان روزی چهار بار و برگزیده گان روزی هفت بار نماز می‌خواندند. پیش از نماز گزاردن بدن خود را با آب مسح می‌کردند و اگر آب نبود تیمم می‌کردند.

برگزیده گان دین مانی که از پیشرفت اسلام آگاهی یافتند، دل به اسلام دادند و هر کس از آنان که توانست راهی عربستان شد و خود را به مسلمانان رسانید و به اسلام گروید و مسلمان شد، پس از آن که شمار ایرانیان در میان مسلمانان زیاد شد، مسلمانان را به جنگ با ساسانیان و بر انداختن جامعه طبقاتی ایران برانگیختند. در این کار تا آنجا پی‌گیری کردند که، ابوبکر صدیق خلیفه یکم، گروهی مجاهد مسلمان را به سر کرده گی خالدبن ولید به سوی ایران فرستاد. خالدبن ولید و مسلمانان مجاهد از راه کویت امروزی، از کنار جنوبی خلیج فارس به سوی شمال باختر آمدند و در حفیر با پاسبانان مرزی ایران برخورد کردند. جنگ میان هرمز فرماندار آنجا و خالدبن ولید در گرفت که به پیروزی مسلمانان پایان یافت.

نوشته‌اند که: پس از این نبرد، جنگ‌های دیگری میان مجاهدان اسلام و سپاهیان ساسانی روی داد تا مداین در سال ۱۶ هجری به دست مجاهدان افتاد.

بیشتر آن چه را که درباره‌ی جنگ عربان با ساسانیان نوشته‌اند نادرست و افسانه سرایی و رجز خوانی است که ایرانیان عرب مآب برای خوشایند خلیفه گان عرب

دمشق و بغداد ساخته و پرداخته‌اند. چون عربان تاریخ نویسی نمی‌دانستند، اینها را ایرانیان چاپلوس نوشته‌اند.

سید حسن تقی زاده، با مو شکافی تاریخ‌های جنگ‌های عربان را با ساسانیان بررسی کرده و فشرده آنها را در تاریخ از پرویز تا جنگیز نوشته و کار پژوهش‌گران را آسان کرده است. من این کتاب را خوانده و بررسی کرده‌ام، بیشتر نوشته‌های آن درباره جنگ عربان با ساسانیان، که از روی کتاب‌های تاریخ گذشته‌گان نوشته شده‌اند، نادرست‌اند زیرا:

۱- جنگ‌های عربان با سپاهان ساسانی و بر افتادن دودمان ساسانی و نابود شدن جامعه‌ی طبقاتی ایران، نه پیروزی عربان بود و نه شکست ایرانیان، بلکه پیروزی مردم ستم‌کشیده و رنج‌برده و انتقام‌جوی ایران و ایمان‌مسلمانان بود، بر فساد جامعه طبقاتی ایران در زمان ساسانیان.

سربازان ایران جنگ نکردند، زیرا چیزی نداشتند که برای نگاه‌داری آن بجنگند. خواست‌شان این بود که شکست بخورند تا جامعه‌ی طبقاتی زمان ساسانیان بر افتد و رنج‌شان به پایان برسد. سربازان ایران می‌دانستند که اگر پیروز شوند، باز هم باید رنج ببرند و ستم بکشند و برای زورمندان بیگاری کنند و هرگاه شکست بخورد، جامعه‌ی طبقاتی ایران نابود خواهد شد و آن‌ها از زیر فشار دهگانان و زورمندان بیرون خواهند آمد و از ستمگری آنها خواهند رست. این بود که، نه تنها جنگ نکردند، بلکه هر جا توانستند گریختند و به مسلمانان پیوستند و آن‌ها را در جنگ با سپاهان ساسانی راهنمایی کردند. کار به جایی رسید که پس از نخستین گشت‌های سپاهان ساسانی مردم ستم‌دیده‌ی ایران سر به شورش برداشتند و آشوب برپا کردند و کاری کردند که در تاریخ مانند ندارد، که کوتاه شده آن را در این جا می‌خوانید.

۲- در جنگ‌های مجاهدان اسلام با سپاهان ساسانی، نخستین بار نبود که مردم ستم‌دیده‌ی ایران به یاری بیگانه، از زبردستان ستمگر ایران انتقام می‌گرفتند. در جنگ داریوش سوم با اسکندر مقدونی نیز همین کار شد و داریوش سوم به دست فرمانده

نگهبانانش به نام بنوجنپس این آذربخت کشته شد، سپس اسکندر به کشور دارا چیره گشت (آثار الباقیه، ترجمه فارسی چاپ تهران ۱۳۲۱ صفحه ۶۰).

۳- عربان هرگز دل آن را نداشتند که به جنگ با ایران برخیزند.

پیروان مانی و مزدک به عربستان رفتند و مسلمان شدند، وضع آشفته و در هم کشور ایران را برای مسلمانان روشن کردند و آنها را به جنگ با ساسانیان برانگیختند و در همه جنگ ما مجاهدان مسلمان را راهنمایی کردند.

از این هم بیشتر، پس از نخستین پیروزی‌های مسلمانان در برابر سپاهیان ساسانی، در پشت جبهه جنگ آشوب براه انداختند و شورش بر پا کردند، تا سپاهیان ساسانی شکست خوردند، شاهنشاهی ساسانیان بر افتاد و جامعه طبقاتی ایران فرو ریخت.

در نخستین برخورد مجاهدان اسلام بر سر کرده گی خالدبن ولید در حفر، با هرمز فرماندار آن جا، چون سربازان ایران می‌گریختند، هرمز فرمان داد تا آنها را ببندند و از گریختن شان جلوگیری کنند، که جنگ ثلاث نام گرفت.

دیگر آن که پس از شکست خوردن عربان از بهمن سردار سپاه ساسانی و بس نشستن آنها. همین که بهمن خواست آنها را دنبال کند و از رودخانه‌ی فرات بگذرد و کار جنگ را یک سره کند و عربان را در هم بکوبد و تار و مار کند، آگاهی یافت که در پایتخت آشوب بر پا شده است. بهمن برای فرو نشاندن آشوب به سوی پایتخت برگشت و کار فیروزی‌یش به سامان نرسید.

۴- سربازان ایران هر جا توانستند فرماندهان خود را کشتند که تاریخ نویسان آن را پای عربان نوشتند، عرب‌ها هم آن را به ریش گرفتند. (این کار را شورش گران روسیه هم در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کردند. یگان‌هایی که برای سرکوبی شورشیان فرستاده می‌شدند. افسران خود را که با آنها هم راه و یک دل نبودند می‌کشتند و خود به شورش گران می‌پیوستند). نمونه آن جنگ مردامرد هرمز فرماندار ایرانی است با خالدبن ولید سرکرده مجاهدان مسلمان، که ساختگی ست زیرا:

یکی آن که بزرگ منشی هرمز که از بزرگان زمان خود بود، او را از گلاویز شدن با یک

عرب بیابانی باز می‌داشت و به این کار تن در نمی‌داد. دیگر آن که نمی‌شود پذیرفت که هر مز و رزیده که از کودکی خوراک خوب خورده و تیراندازی و سواری و شکار (آموزش جنگی) آموخته، از عربی گرسنه‌گی کشیده خرما خور که گاهی هم شیر بزی چشیده و گوشت شتری از گلوش فرو رفته، در زور آزمایی تن به تن، زمین بخورد. درست باید آن باشد که، سربازان ایران او را کشته باشند و خود یا گریخته باشند و یا به سوی مسلمانان رفته و به آنان گرویده باشند.

رستم، سپه سالار سپاهان ساسانی هم باید همین گونه کشته شده باشد. پس از آن که جنگ در قادسیه سه روز به درازا کشید و مسلمانان را ترس شکست خوردن برداشت، برای یکسره کردن کار جنگ، سربازان ایران که از ستم کشیده‌گان بودند (به تحریک پیروان مانی و مزدک که در همه جا دست اندرکار بودند) باید فرمانده خود را کشته باشند و در چپاول با عربان هم دست شده باشند.

سه درباره شمار مجاهدان اسلام گزافه‌گویی زیاد شده است. نوشته‌اند که سی هزار مجاهد مسلمان به سرکردگی سعدبن ابی وقاص در آغاز سال چهاردهم هجری از مدینه به سوی پایتخت ساسانیان به راه افتادند. اینها را هنگام راه پیمایی کجا جا می‌دادند و چگونه برای شان خوراک به ویژه آب تهیه می‌کردند؟ اگر به هر مجاهد روزی یک کیلوگرم خوراک داده می‌شد، روزانه به سی تن یا صد خروار خوراکی نیاز داشتند، این را از کجا می‌آوردند؟

دشوارتر از این آب رساندن به مجاهدان بود که، هرگاه به هر مجاهد در روز یک لیتر آب داده می‌شد، روزانه به سی متر مکعب آب نیاز بود. اکنون که راه پیش روی مجاهدان اسلام را از مدینه به سوی پایتخت ساسانیان می‌شناسیم می‌دانیم که، بدست آوردن سی متر مکعب آب در روز، در بیابان‌های خشک عربستان، امروز هم نشدنی است چه رسد به آن زمان (این از بررسی‌های تازه در عربستان برای آب یابی در می‌آید).

اگر شمار سی هزار مجاهد مسلمان را به سر کرده‌گی سعدبن ابی وقاص بپذیریم و

مجاهدان دیگر را که بیش از او آمده بودند به همین مقیاس، ده هزار تن بگیریم، پس روی هم رفته شمار همه مجاهدان اسلام که به جنگ آمده بودند، می‌شده بیشینه به چهل هزار تن رسیده باشد.

نوشته‌اند، پس از آن که سپاهیان ساسانی شکست خوردند و پایتخت شان به دست مجاهدان اسلام افتاد، شصت هزار تن آنجا را چپو کردند. اگر همه نوشته‌های تاریخ نویس‌ها درست باشد، مجاهدان اسلام (که همه شان عرب بودند) در همه جبهه‌ها بیش از چهل هزار نبودند، پس بیست هزار تن چپوگر دیگر از کجا آمده بودند؟ اینها مردم ستم کشیده‌ی بودند که، به شورش برخاسته بودند تا انتقام رنج بردن چند ساله زبردستان ایرانی را از زبردستان جامعه طبقاتی زمان ساسانیان بگیرند.

۶- از دید زمان هم نوشته‌های تاریخ نویسان درست در نمی‌آید.

نوشته‌اند که مثنی یکی از سران عرب، برای بیعت کردن با خلیفه دوم و انجام دادن کارهای دیگر، یک ماهه از کنار رودخانه فرات به مدینه رفته و برگشته است. این را هیچ جور نمی‌شود پذیرفت زیرا، کوتاه‌ترین راه میان مدینه و کنار رودخانه فرات، یک هزار و یکصد کیلومتر است، پس برای رفتن و برگشتن، مثنی ناگزیر بوده دست که دو هزار و دویست کیلومتر راه پیمایی کند. هرگاه یک هفته از یک ماه را برای خسته‌گی در کردن و گزارش دادن و بیعت کردن با خلیفه دوم و جز این‌ها گذرانده باشد، باید در بیست و چند روز، دو هزار و دویست کیلومتر راه پیمایی کرده باشد که می‌شود روزی یک صد کیلومتر، این کار شدنی نبوده است.

دیگر آن که نوشته‌اند، خالد بن ولید به یاری مثنی، در یک ماهه صفر سال دوازدهم هجری، حفیر (ولجه - هذار - الیس -) را گرفته است. این هم از کارهای نشدنی بوده است زیرا، از حفیر که جنگ آغاز شده تا امغیشیا بیش از چهار صد کیلومتر راه است که پیمودن آن با آرایش جنگی، بدون جنگ کردن هم در یک ماه نشدنی است چه رسد به این که جنگ هم کرده باشند و پنج جای بزرگ را هم گرفته باشد.

۷- تاریخ نویسان چاپلوس، برای خوش آمد دربار دمشق و بغداد تاریخ نوشته‌اند و

از میدان‌های جنگ و چگونه‌گی جنگ‌ها آگاهی نداشته‌اند. چند نمونه از این ناآگاهی‌ها در زیر نوشته شده است:

الف - جای هلوان را در ۲۵ فرسخی (۱۵۰ کیلومتری) خاور مداین نوشته‌اند که درست نیست. هلوان که امروزه شاه آباد غرب نام دارد، جایش در ۲۲۰ کیلومتری شمال خاوری مداین بوده است.

ب - برای آن که جنگیان استخر به سپاهیان یکصد و پنجاه هزاری فیروزان نپیوندند، خلیفه دوم فرمان داده که لشکریان مسلمان در پادگان شوش، تا استخر پیش بروند و نگذارند که جنگیان استخر به سپاه فیروزان برسد و با آنها یکی شوند.

تاریخ نویسان نمی‌دانستند که از شوش تا استخر بیش از هفتصد کیلومتر آن کوهستان سخت است که، عربکان از جنگ در کوهستان می‌ترسیدند و هنوز هم می‌ترسند، آن هم در کوهستانی که اسکندر مقدونی و جنگ اورانش شکست خوردند و پس نشستند.

چگونه عربکان می‌خواستند از پایگاه شوش تا استخر بروند و جلوی لشکریان استخر را بگیرند؟

ج - در تاریخ‌ها نوشته شده است که، علاء فرماندار بحرین که امروزه الاحساء نام دارد، سر خود و بدون فرمان خلیفه، با کشتی پهنای خلیج فارس را پیموده و از راه خوزستان به سوی استخر و فارس یورش برده است. مردم سر راه، جلویش را گرفتند و او را دوره کردند و می‌خواستند نابودش کنند. خبر این یورش به خلیفه دوم رسید، او خشمگین شد و به عتبه فرماندار بصره دستور داد که به یاری علاء بشتابد، او هم بی‌درنگ دوازده هزار تن را بسیج کرد و به سوی خاور فرستاد تا علاء را از دام ایرانیان برهاند.

این نوشته را هیچ‌چیز نمی‌شود باور کرد زیرا: مگر بحرین آن روزی و الاحساء امروزی چه اندازه جمعیت داشته که فرماندار آن جا لشگری آراسته باشد و سر خودی برای چپو کردن به سوی استخر رفته باشد. این کار را با کدام ناوگان می‌توانسته انجام

داده باشد و خود را به کناره شمالی خلیج فارس رسانده باشد. مگر عربکان بیابانی ناوگان و کشتی سازی داشتند و اگر داشتند چوب و آهن و استادکارشان را از کجا می‌آوردند؟ گذشته از اینها، از خوزستان تا استخر ششصد تا هفتصد کیلومتر راه است که نزدیک به دوسه یم آن کوهستان سخت است و مردمی سرسخت در آن زندگی می‌کردند و می‌کنند، کسانی که اسکندر مقدونی و تیمور لنگ را کوبیدند.

انگار کنیم اینها درست باشند، فرماندار بصره از کجا می‌توانسته به زودی دوازده هزار مرد گرد آورده باشد و برای رهایی علاء و لشگرش فرستاده باشد تا در سیصد تا چهارصد کیلومتری بصره، به فریاد «بدام افتاده گان عرب» برسند. از خرمشهر از راه کناره به آبادان، سربندر، مه شیر، هندیجان، دیلم، گناوه، ریک، بوشهر بروید و زمین لجنی تا مه شیر (نام این بندر مه شیر بود که در دوران اسلامی آن را معشور می‌گفتند و چندی پیش به جای زنده کردن نام باستانی‌اش، ندانسته آن را ماه شهر نامیدند) و زمین خشک آن جا تا بوشهر را به بینید و خود داوری کنید.

این داستان یا از بن ساخته گی است یا آن که می‌توان پنداشت گروهی عرب بیابانی به سرده‌گی علاء نامی برای آن که از چپوی ایران چیزی گیرشان بیاید، به روش دزدان دریایی خود را به شمال خلیج فارس رسانیده باشند و در آنجا گرفتار شده و نابود گشته باشند. این خبر را ساخته‌اند و تاریخ نویسان عرب مآب هم آن را با آب و تاب در تاریخ گسج‌نجانده‌اند، تا عربان در هیچ جا و از هیچ کس و هیچ جور شکستی نخورده باشند.

د - بیش از رسیدن سعدبن ابی وقاص به میان رودان (بین النهرین امروزی) جبهه جنگ زیر فرمان خالد بن ولید، از حفیر تا تدمر به درازی ۱۲۰۰ کیلومتر کشیده بود، نگاهداری جبهه هزار و دویست کیلومتری نیاز به چه سازمان و نیرویی داشته، جنگیان می‌دانند. آن چه را نمی‌شود باور کرد این است که، این کار از خالدبن ولید بر می‌آمده، یا آن که بپذیریم جبهه جنگ به درازی ۱۲۰۰ کیلومتر نبوده است.